



بازدید شد
۱۳۸۲

۸۵۶۴-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: محمد درویش - ۱. رساله ازبک - ۲. سبک دراز

مؤلف: ۱- محمد درویش مؤلفی و ۲- عابد علی

موضوع: تاریخ

۸۷۹۸

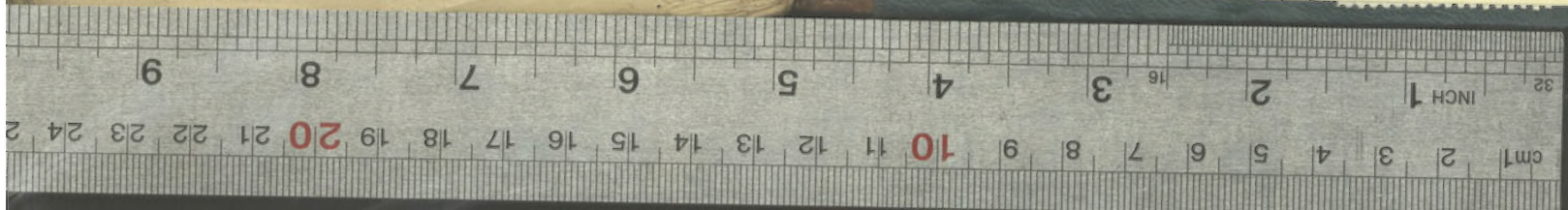
شماره ثبت کتاب: ۷۸۸۸۰ / ۱۱۵۱۹



بازرسی شد

۳۶ - ۳۷

۹





بسم الله الرحمن الرحيم

هذا فهرس مافی هذه الرسالة **باب اول** في ميراث الزوجات
 خاتمة **مقدم** پس در بیان مخرج سهم و سهم و عول است و آن مرتب
 بر سر فیه **فیه** اولی در بیان مخرج سهم است که کسور اعداد از دوا
 تاده **فیه** ثانی در بیان فروض و سهامیت و طاق شده در کتاب
 تبارک و تعالی و آن نشانی است **فیه** ثانی در بیان عول است و آن طلت
 نزول **مینه** **طلب** اول در بیان محلی از زوجات است و آن
 هفت است سه انساب و چهار راس و در بیان موانع آن است و آن
 پست است **طلب** دوم در بیان انساب است و آن شملت بر سه
باب اول در بیان طبقه اولی است و آن ابوانند بدون ارتقاء
 اولادند بر چند پایی روند و آن مرتب است بر چهار **فصل** اول
 در بیان میراث ابوین و اولاد است و مسئله چند در آن **باب** دوم
 در بیان میراث اولاد و اولاد است **فصل** سیم در بیان جبهه است
 چهارم در بیان طعمه اجداد است با وجود ابوین **باب** دوم
 در بیان طبقه ثانی است و آن اجداد و جدات اند بر چند که بالارند
 و اخوه و اخواتند بر چند پایی روند که اجداد ابوین اولادند

اجداد

و مسئله چند در آن است
میراث اولاد و اخوه و اخوات

بر چند که پایی روند و آن مرتب است بر چهار **فصل** اول
 در بیان میراث اجداد و جدات است و مسئله چند در آن **باب**
 سیم در بیان میراث اخوه و اخوات است **فصل** چهارم در بیان
 مشترک میان اجداد و جدات و اخوه و اخوات است مسئله چند در آن **باب**
باب سیم در بیان میراث طبقه ثانی است و آن اجداد و جدات
 و اولاد ایشان است و آنرا صاحبان در این مندرجه است که در کتاب
 بخصوصی است در نصی لکن این در این احوالند در آن اولاد است و میراث
 با نبود طبقه ثانی و آن مرتب است بر چهار **فصل** اول در بیان میراث
 و عول و اولاد ایشان است مسئله چند در آن **باب** دوم در بیان
 خالات و اولاد ایشان است مسئله چند در آن **باب** سیم در بیان
 مینای عول و احوال و عول و خالات و اولاد ایشان است مسئله چند در آن **باب**
 چهارم در بیان میراث طفلی است که جمع شده باشد و او در موجب
 بیانی سبب است و آن شملت بر چهار **باب** اول در بیان میراث
 و آن مرتب است بر چهار **فصل** اول در بیان میراث زوج و زوجات
 در مسئله چند است در بیان مخرج طعمه اولی **فصل** سیم در بیان مسئله چند
 در بیان میراث زوج طبقه ثانی چهارم در بیان مسئله چند در بیان میراث زوج
 طبقه ثالث **باب** دوم در بیان میراث و عول است **باب** سیم در بیان میراث و عول

باین طریق هر سهم نصف است یا نصف نصف است یعنی ربع یا نصف نصف نصف است
 یعنی ششم و یا شش است یا نصف شش است یعنی ثلث یا نصف ثلث است
 یعنی سیم و یا یک ششم شود هر سهم است یا نصف شش است یعنی ربع یا نصف
 ثلث است یعنی نصف و یا سیم است یا نصف سیم است یعنی ثلث و یا نصف
 سیم است یعنی شش و یا ربع است یا هر کدام که در این است اخرج کرد و در
 سهم از آن عدد بجز ایشان به پنج و نصف است و ثلثه بخرج ثلث است
 چون جمع شود زیاده از یک سهم مثلا هرگاه جمع شود نصف و سیم و ربع
 شش است و هرگاه جمع شود نصف و ربع و سیم و ربع آن چهار است
 و از آن عدد در یک و نصف و ربع و سیم و ربع جمع است و فی ربع سهام
 در قرار محبذ واقع شده پنج است از جهت آنکه ثلث و ثلثه آن مجموع یک است
 و آن لفظ ثلثه به سیم که در نصف نصف شش بخرج آن ثلثه است یعنی یک
 از آن حصه و اگر در ثلث یا ثلثه به بخرج آن ثلثه است یعنی یک حصه از حصه یا
 حصه از حصه و اگر ربع پس بخرج آن اربع است یعنی یک حصه از حصه و اگر
 به بخرج آن شش است یعنی یک حصه از شش و اگر ثلث به بخرج آن ثلثه است
 یعنی یک حصه از ثلث و چون اعداد و ثلثه بسیار از واحد پس نیستی بعضی
 اعداد بعضی دارند نامیده شده آن نسبت را نسبت عدد در چهار قسمت کنند
 و متاخلا و متوافق و متباین از جهت آنکه هر عدد غیر واحد را مساوی چندین

و اگر پس از آن می کنند کمتر آنها بیشتر را پس متوافق خواهند و اگر اقل اکثر را
 فدا کنند پس اگر فدا کنند هر را ثانی پس توافق خواهند و کسی که ثانی بخرج
 آنست و حق آن عدد است و اگر عدد اقل و ثلث اقل کند از این متباین
 و متوافق است و نسبت ثلث به ربع به نسبت یک به یک است و اگر ثانی بخرج
 متاخلا خواهند و اگر ثانی به قسمت میکنند مقسوم علیه را بر ثانی و بقیه را باقی بماند
 متوافق خواهند و مقسوم علیه را بر ثانی و بقیه را باقی بماند و واحد پس
 متباین خواهند و عبارت از این است که اگر اعداد آنها آنست که هر دو عدد غیر واحد یا
 یا مختلف از یکدیگر و اکثریت اما اول پس نامیده میشوند مثلا مانند سه و
 و چهار و چهار و پنج و هر دو عدد متساوی باشند یا یکی و اما ثانی پس اقل از آن
 دو عدد افتاد می کنند اکثر اکثر از آن عدد را می کنند اما اول پس نامیده میشوند
 متاخلا و آن اقل را اکثر می کنند خواه یک مرتبه بکشد و خواه چند مرتبه بکشد و
 و در شش و شش و نه و اما ثانی عدد اقل را اکثر می کنند یا عدد ثانی را
 می کنند یا اما اول پس نامیده میشوند متوافق و کسی که ثانی بخرج آن عدد یک است
 آنست نامیده میشود و حق آن هر عدد مانند چهار و شش توافق دارند و نصف
 ثلثه آن دو است و بخرج نصف است و حق آن عدد یک است اما اول پس نامیده
 متباینان مانند چهار و شش و نه و یک است که هر عدد که متصل باشند یکی یک
 و چهار و پنج و چهار و نه و پنج و چهار و نه و یک است که هر عدد که متصل باشند متباینان

در هر عدد

باشند بن کوریت و انوشیث و ایل و ابی و ذری و سیم و از برای این
یکسوم بن لیل کیم در سوره نسا عشر اول یوصیکم الله فی اولادکم لکن قبل
خط الانثیین پس بعد از جمع شدن آن اصل خواهد بود **فیه**
در بیان فرض و سهامیت واقع شده در کتاب خدای تبارک و تعالی آن شش
اول نصف است اهل آن چهار است اول یک دختر است که شخصی میسر
از او یکی دختر باشد آن نصف است مانند کیم در سوره نسا عشر اول
و ان کانت واحدة فلها النصف یعنی و اگر باشد و لکن دختر و سیم
پس او را است نصفی از تو که **ویم** زوج است هر که نباشد از برای زوج
فرزند یا فرزند زاده هر چند آن فرزند یا فرزند زاده از غیر آن زوج باشد
مانند کیم در سوره نسا عشر اول و لکم نصف ما ترک از و اجماع آن
کم بگویند و لکن یعنی و مرثع را است ای شوهر آن زن یا آن مردی که
کذا زن زن شما از میراث که نباشد مرثع زن را فرزند خواهد بود خواه
پیشتر و خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مرثع خواه و خواه صلی
ولد و ولد هر چند که با سیم رود **سیم** یکو اهری بر پدر است یعنی هر که
بمیر مردی و فرزند ندانند باشد و یکو اهری بر مادر است یعنی
نصیب آن نصف است **چهارم** یکو اهری بر پدر است یعنی هر که
و فرزند و خواهر بر پدر مادر ندانند باشد و یکو اهری بر پدر است یعنی

آن نیز نصف است مانند کیم در سوره نسا عشر سیم **قل الله یفصیکم**
فی الکلاله ان امرؤ هلك لیس له ولد وله اخت فلها النصف
ما ترک یعنی یکو اهری بر پدر است حکم میکند شمار در میراث کلاله
ولد و والدین است با سیم وجه که اگر مردی در حال بی نباشد او را
خواهر مذکر و خواه مؤنث و مرا و خواهری یا از مادر و پدر یا از پدر تنها
مرثع خواهر را است نیمه یکدانش از ما **پنجم** بعضی گفته اند از خواهر
میتو کلاله مستحق از کل یعنی نقل از جهات خود نقل بر رجل از برای قیام
ایستادن رجل مصالح ایشان با عدم تولدی بود جز باقی خصلت است
یا مشتق از اکلید و آن آخر است میراث که دانیده شد بخواهر یا بر خواهر
احاطت ایشان بر رجل مانند احاطه اکلید بر راس و دیگر که برادران با عتبت
بود اکلید با عتبت راس است رکن العرفان آوردی کلاله یعنی قرابت
آن با کلاله است نقصان حق جسمانی است یا از اکلید یا از غیر محبط بر است
و وسط آن خالصت **دوم** از اقسام سهام ربع است اهل آن نصف است اول
زوج است هر که با سیم زوج و فرزند یا فرزند زاده داشته باشد اگر چه آن فرزند یا فرزند
از غیر آن زوج باشد مانند کیم در سوره نسا عشر اول فان کان له من کل
فکم الربع **ششم** یعنی هر که باشد مرثع زن را فرزند و مرثع
خواهر و خواهر پیشتر و خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مرثع خواه و خواه صلی

وخواهد بود و در چند بابین رود پس شمار را در سه چهارم از آنچه
بگزارند زن شمار دوم زوج است هرگاه همسر زوج و فرزند یا فرزند زاده
نداشته باشد پس نصف از ربع است و چند متعلق باشند مانند کرمه رسول
عشرا و لکن الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ آن که گوید کم و کم یعنی
فرزند شمار را سه چهارم از آنچه گذاشته باشد خواه کثیر بوده باشد خواه
زیاده باشد در ربع شمرند که نباید شمار فرزند یا فرزند زاده را
و خواه ثلث و خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان سهم از اقسام سهم است
و اهل آن زوج است یعنی هرگاه که چه متعلق باشد هرگاه باشد از برای زوج
یا فرزند زاده مانند کرمه رسول و لکن الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ آن که گوید کم و کم
فلان الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ یعنی پس اگر باشد شمار فرزند و چه
باشد خواه یکی خواه بیست خواه از آن زن و خواه از غیر ایشان خواه از کس
و خواه ثلث خواه صلی و خواه دل و در چند بابین رود پس آن زن
را سه شصت و اندک گذاشته ای از اموال خواه کثیر بوده باشد خواه
کم هم در شصت شمرند چهارم از اقسام سهم است و اهل آن سهم است
اول نبوت یعنی هرگاه که چه در شخصی و زیاده از هر قدر داشته باشد برای
است سهم ثلث آنچه شخصی گذاشته باشد مانند کرمه رسول و سه شصت اول
يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِهِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطَاءِ الْأُنثَيَيْنِ قرآن کن نسائه

فوق است

فوق استثنای فلان ثلثا ما ترک یعنی سهم کند از شمار آنچه
فرزند شمار و مقدار سهم با میان با چه هر مرد و یا چه مانند هر زن یعنی
سهم مرد مثل سهم زن هر چه که بگذارد و از آن که با ایشان مردی نبود بلائی
یا دو تا یا بزرگتر از ایشان را از هر چه که از آنچه بگذارد و در آن
و در هر اختلاف از اربع با حکم او حکم یکدیگر است یعنی نصف از نصف و نیز
این با حکم او حکم در هر سهم ایشان را نیز در هر سهم از سهمی و اگر یکی از آن
داد و خود را نیز به جهت نصی اهل بیت علیهم السلام و دیگر آنچه که فرموده خط و ذکر
ایشان است که ثلث است و این مقدار است سهم ایشان و ثلث سهم دوم
اخوان یعنی که چه در شخص و خواه پدر یا در فرزند یا خواه پدر یا در فرزند
و ثلث نصیب ایشان است و چه که چه در شخص و خواه پدر یا در فرزند یا خواه پدر یا در فرزند
و آنچه بزرگتر از آن خواه پدر یا در فرزند یا خواه پدر یا در فرزند است مانند کرمه رسول
عشیره هم فی ثلثا استثنای فلان ثلثا ما ترک یعنی پس اگر باشد شمار
آن سهم در آن پس ایشان را در ثلث است آنچه بگذارد آن سهم است نه طاهر و
مذکور نباشد الا از برای هر که مثل نصیب ثلث خواه بیست و شصت خواه بیست و شصت
مذکور نباشد کرمه رسول و سه شصت هم و آن کما لولا النساء
فلم یکن مثل خط الانثیین یعنی اگر نباشد زنان سهم بود از خواه را که
و مادر یا پدر یا هر دو زن و فرزند پس ثلث را باشد از برای آن مانند نصیب

و در وقت پنج از آن ماه شصت و هفت و آن روز است که از آن ماه است
و نگاه بنام شصت و هفت را فرزند برادران هر چه بخواهد شود مادر را از نصیب
و شصت و هفت اگر چه برادران میراث نمایند چنانچه در طبقه بنامیده اند اگر چه
باشند نصیب شصت و هفت خواهد بود و بدینکه در سوره نسا عشار اول و ثانی
کم یکن له و ولد و ورثه ابواه فلا یمنه الثلث فان کان له
أخوة فلا یمنه الثلث یعنی هر یک که نباشد مر آن فرزند خود را فرزند
میراث بنده از و پدر او و مادر او و پدر او و مادر او و پدر او و مادر او
نصیب است پس اگر چه این متوفی را برادران پدری و مادری و بعضی
و مادر و بعضی مادر میت را باشد شش شصت و هفت یعنی اخوه و ثلث مادر
بسیار و اگر میراث فرزند یک است این در طبقه بنامیده اند و خواه از هر یک که در این
دو بنده خواهد بنامید و هم کلام است یعنی برادر و خواهر مادری که باشد
و زیاده هم ذکر کنند باهمان نام مشترکند در ثلث و زیاده هم ذکر کنند
که در سوره نسا عشار اول و ثانی کانوا اکثر مؤلفه و ثلث و ثلث و ثلث
یعنی هر یک که نباشد اولاد مادری و پدری و برادر و یا از یک خواهر و برادر
خواه نکرده خواهد بودند و در یک یک میراث و کوربان شصت و هفت
سهام است و آن روز است که از آن ماه است که از آن ماه است که از آن ماه است
آن فرزند که در آن خواهد بود و بعضی از آن فرزند که از آن ماه است که از آن ماه است

و در وقت پنج از آن ماه شصت و هفت و آن روز است که از آن ماه است
یا حاجت باشد مادر از ثلث بدن یعنی برادران پدری و مادری و بعضی
و مادر و بعضی مادر میت را باشد شش شصت و هفت یعنی اخوه و ثلث مادر
السن من ترک ان کان له و ولد فان لم یکن له و ولد و ورثه
أبواه فلا یمنه الثلث فان کان له أخوة فلا یمنه الثلث
یعنی هر یک که نباشد مر آن فرزند خود را فرزند
باشند فرزند متوفی اگر چه مر آن فرزند متوفی را فرزند خود را فرزند
اگر نباشد مر آن فرزند خود را فرزند و میراث بنده از او پدر او و مادر او و پدر
او و مادر او و پدر او و مادر او و پدر او و مادر او و پدر او و مادر او
و مادر و بعضی مادر میت را باشد شش شصت و هفت یعنی اخوه و ثلث مادر
یعنی هر یک که نباشد اولاد مادری و پدری و برادر و یا از یک خواهر و برادر
و یک برادر مادری و یک خواهر مادری و شصت و هفت از برای هر یک از این برادر
خواهر و یک خواهر و یک برادر و سوره نسا عشار اول و ثانی کان حل
یورث کلاً او امرأة وله أخ أو اخت فیکلوا و احد
منهما السن یعنی اگر نباشد میت مردی میراث بده می شود
کلاً یعنی کسی که پدر و مادر او و اولاد ندارد یا اگر کلاً از زنی میراث
بده می شود از و از برای هر یک از این میت است یک برادر و یک خواهر

در بعضی روزی

مادر می فرستد پس از برای هر یک از برادر و خواهر شش کیسه از میراث کلاه و
 میگرداند این صورت یکسانست با بچها و با جماع اما نیمه مرد و باغ و
 در این آیه متقرب بآیم اندک خاصه یعنی برادران مادری و خواهران مادری
 نه پدری و نه پدر مادری بدانکه هرگاه جمیع شوند کلا لا است هر که بر اقرب
 بآیم است سس میراث است اگر یک یا ثلث است اگر زکریا و
 و تاج برای متقرب با بوی است و با عدم تقرب با بوی با و اگر سوای
 متقرب بآیم نباشد اخذ نمیکنند آن سس سس مخصوص است با ثلث
 باقی و ایشان رد کرده میوزند فقهای کثیری نزد فقهای عامه زاین
 راست و تمیزی مراحت و اصدور از با بوی نصف و مراحتی فصاحت
 نشان و باقی رد کرده میوزند بر احوال احتیاج فصاحت و نود و ده از آن
 بدانکه اضاف و اهل سهام شش گانه هر گاه غنی و اقله با نوده است
 و آن از برای یک دختر و از برای زوج هر گاه ثلث زوج و از برای غیر آن
 زوج بر چندین بابیه رود و از برای خواهر پدر مادری و از برای خواهر پدری
 با بنود خواهر پدر مادری و ربع و آن از برای زوج با فرزند داشته زوج
 بر چندین بابیه رود و خواه از آن زوج و خواه از غیر او و از برای زوج اگر
 باشند یا بنود فرزند از برای زوج بر چندین از آن زوج و با ثلث
 شش و آن از برای خواهر بر چندین تعدد کنند با وجود فرزند برای زوج

و آن از برای خواهر

و آن از برای خواهر و فرزند و از برای خواهر پدر مادری و فرزند و از
 برای خواهر پدری یا بنود خواهر پدر مادری و ثلث و آن از برای مادر یا بنود
 حاجب نفع از فرزند میت و انچه او و از برای برادر و خواهر مادری یا بنود
 و تا و زیاده و سس و آن از برای پدر یا فرزند داشته میت و با وجود فرزند
 پدر زیاده از سس میوزد بعنوان رد خواهر بود از هر میت قرابتی و
 از برای مادر یا فرزند داشته میت و یا با حاجب داشته مادر از ثلث و
 از برای واحدی از کلا لا ام و مراد از آن اولاد مادر است یعنی یک یا دو مادر و
 مادری مجموع اجماع سهام شش گانه یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک
 با نصف و با ربع و با ثلث و با سس و ربع با ثلث و ثلث و با ربع
 و ربع با ثلث و با سس و ثلث و با سس و ثلث با ثلث و با سس و ثلث
 با سس و صورت قصاصات آنها با این طرق است نصف جمع میتوان
 با نصف مثلا هر که شخصی میرد و مخلف شود از زوج یا خواهر پدری نصیب از آن
 نصف جمع میتوان شد با ربع مثلا هر که میرد شخصی و مخلف شود از زوج
 آن به اوست یا خواهر پدری نصیب از نصف است و همچنین هر که مخلف شود
 سس و دیگری نصیب از ربع است نصیب از نصف جمع میتوان شد با ثلث
 مثلا هر که مخلف شود از سس و دیگری نصیب از ثلث است نصیب از ثلث
 و جمع میتوان شد با ثلث مثلا هر که مخلف شود سس و مخلف شده از سس و دیگری

و یا خواهر

و یا خواهر

از برای شومر نصف و از برای مادر است ثلث و همبکار کلام ام معتد
باشد نصف آن ثلث است یکبار بر پدری نصف است و جمع میشود
باشد شش و ربع و واحد از کلام ام که از برای ربع نصف و از برای
از کلام ام است شش و ربع و ثلث تا بادی از برای یک نفر نصف و از برای
مادر است شش و ربع و ثلث تا بادی از کلام ام که از برای ربع و ثلث
و از برای واحد از کلام ام است شش و ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
همان برای شومر است ربع و از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
زن و دختر و از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
و جمع میشود ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
ثلث و ثلث تا بادی از کلام ام که از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
و جمع میشود ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
و واحد از کلام ام است شش و ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
ربع و از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
و لیسر احدی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
و جمع میشود ثلث و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث

از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث

ثلث با شش و ربع و واحد از کلام ام که از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
احد او ربع است شش و ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
و از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
او ربع و از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
پدری و زاده با واحد از کلام ام که از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
و احد از کلام ام است شش و ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
از او ربع است شش و ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
پس هر یک از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
بمقتضی وقت فایده نالیه در میان عولست که عولست نزد او و عولست
و از این زاده کردن در هر یک است و از این عولست که عولست نزد او و عولست
و جمع نسبت و او ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث تا بادی از برای ربع و ثلث
زادتی و وضوح اخلاص و نقص و بر پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری
و مادر و پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری
تجاوز میفرماید و زاده میکنند و از این عولست که عولست نزد او و عولست
نود پدر و مادر و دختر و شوهر و زانی از این عولست که عولست نزد او و عولست
بپدر و مادر و پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری و بر پدری
و چون از این عولست که عولست نزد او و عولست

هر کس که شک کند بقدر حصص و نصیبهای شقاق این عیسی اسم الله
 قدیم مرتفع الله و آخر تم تراف الله ما عا له الغایض و قال زفریها قسم
 ایها اخر فقا کفر فیض لم یسطها الله الا فی فیضها ما قدیم الله و
 ما اخر فقا فیض اذ زالت غرضها لم یسطها الله الا فی فیضها ما قدیم الله و
 کف طبع عیسی بعد ام الکرم در این کسی را خدا مقدم در دست مؤخر
 که راه خدا مؤخر است و عول یکدیگر در فیض یکدیگر است و عیسی را از اول
 از فیض مقدم است خدا و کلام عیسی از فیض مؤخر است و عیسی را از اول
 هر فیض مربوط فیض خود می آید و در آن فیضی که عیسی فیض پس از
 خدا مقدم در دست است و اما این خدا مؤخر است است و فیض است
 هر که را ایل خود از فیض فیض خود را عیسی را از اول فیض یکدیگر است و عیسی را از اول
 مانده پس فیض است این خدا مؤخر است است و اما الله قدیم فالبر و الله
 فاذا دخل علی نریله عیسی رجع الیه و قال یسعی و من لا یسعی و من لا یسعی
 اما این خدا مقدم در دست است و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 روح پر کند ایل کند نصف را از او بر یکدیگر و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 از او چیزی و من از او است و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 شود بر او چیزی که ایل کند روح را از او بر یکدیگر و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 نفس را از او چیزی و عیسی را از او بر یکدیگر و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول

هر کس که شک کند بقدر حصص و نصیبهای شقاق این عیسی اسم الله
 قدیم مرتفع الله و آخر تم تراف الله ما عا له الغایض و قال زفریها قسم
 ایها اخر فقا کفر فیض لم یسطها الله الا فی فیضها ما قدیم الله و
 ما اخر فقا فیض اذ زالت غرضها لم یسطها الله الا فی فیضها ما قدیم الله و
 کف طبع عیسی بعد ام الکرم در این کسی را خدا مقدم در دست مؤخر
 که راه خدا مؤخر است و عول یکدیگر در فیض یکدیگر است و عیسی را از اول
 از فیض مقدم است خدا و کلام عیسی از فیض مؤخر است و عیسی را از اول
 هر فیض مربوط فیض خود می آید و در آن فیضی که عیسی فیض پس از
 خدا مقدم در دست است و اما این خدا مؤخر است است و فیض است
 هر که را ایل خود از فیض فیض خود را عیسی را از اول فیض یکدیگر است و عیسی را از اول
 مانده پس فیض است این خدا مؤخر است است و اما الله قدیم فالبر و الله
 فاذا دخل علی نریله عیسی رجع الیه و قال یسعی و من لا یسعی و من لا یسعی
 اما این خدا مقدم در دست است و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 روح پر کند ایل کند نصف را از او بر یکدیگر و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 از او چیزی و من از او است و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 شود بر او چیزی که ایل کند روح را از او بر یکدیگر و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول
 نفس را از او چیزی و عیسی را از او بر یکدیگر و عیسی را از اول فیض است و عیسی را از اول

مطلب دل

باشند قسمت کرده بود ترک او و حیدر از داد و بیداد و بخل و کثرت
او را دینی و قرضی در میان و از نه سال و نوزدها و میراث میرند او را سالها
نه غیر از جهت تنزل او و منزلت مسلم و بیاری از اهل علم مثل قضا و عبادت
فایده او در کار نه رفته و عهده که میدارند زوایا و عهده وفات چند
گشته باشند و او را باعتبار جهتی و قبل کرده بود و او را بکار چند
قبول بود و او باطنی بنا بر این بود و هرگاه ترید از فطرت را به
نیکند او را از جهت قصور عقل و بلکه عیسی میکنند و نیزند او را
در اوقات صلوة و قسمت میکنند ترک او را تا میرد و اگر توبه کند قبل
توبه او را و مرتد غیر فطری یعنی ملی و او انسانی است منعقد شده بود
او در هم و بنا بر حق را توفیق حاصل بود و او مسلم نمی گشتند او را بجهل علم
طلب میکنند توبه کردن او را از کفر و مرتد شده بر آید که پس اگر توبه
کرد قبول کرده است و او را اگر توبه نکند او را و قسمت میکنند
او را گشته بود یا میرد و عهده که میدارند زوایا و از جلد از داد
عهده طلاق پس اگر توبه کرد در عهده پس او را است و زوجیت از خود
و اگر بیرون رفت عهده و حال آنکه او باقیست در ارتداد پس از این
برای مرتد بر آنکه از بعضی تسلط ندارد بر او و حیدر از اسباب منع ازارت
قتل است و قتل مانع قاتل از ازارت و بعد از قتل هرگاه قتل عیسی

می شود

باید

پس اگر نه قتل بخیر از جهت حدی و قصاصی می بیند و ازارت از ازارت
بودن و اگر نه قتل خطا قصاص منع کرده بود و قاتل از دست خصم بر او قتل در
و در این چند قولست بعضی قتل از قاتل منع کرده بود از دینت و از غیر دینت مطلقا
بعضی گفته اند منع کرده بود از دینت مطلقا نه از دینت و نه از اموال مقتول
گفته اند منع کرده بود از دینت نه از اموال مقتول و اگر مقتول از دینت
و میراث میبرد و مناسبتی مثل غریبه است از اموال مقتول و از اموال مقتول
آن جهت با احوال مانند قتل خطا یا لایم شده بود و بعضی صلح می کردند قتل عیسی
از جهت علم که اولی احوال و در میراث معتبر بالعلم خلاف بعضی گفته اند
معتبر بالعلم میراث میزند و بعضی گفته اند نه ایشان میراث نمیزند و میراث میزند
زوج و زوجه از دینت بنا بر شهر و میراث میزند آنها از قصاص بلکه کاه از شهر و زوجه
در قتل عیسی ایشان نیز از دینت میراث میزند مثل سایر و نه و مثل غیر دینت
و دینت و حکم مال میت است قصاص کرده از آن دینت و اخراج کرده بود از آن
میت و ضد قتل عیسی که راهی شوند و زنده دینت و نیست از برای آن
کردن و زنده از قصاص کردن ضد میت یعنی سنه و هرگاه واری نباشد
مقتول کسی قاتل پس میراث از برای علم علیه السلام و هرگاه از برای مقتول بعد
نباشد بخیر پس از برای علم است قصاص کردن و دینت که قتل در
خلافت سیم از اسباب رقیبت است و رقیبت مانع از ازارت و ازارت

در کفر

از برای

واری

مقتول

در ازارت

و موقوف پس بگاه میرد شخصی از برای وارث حریم وارث ملک
 پس میراث از برای وارث قمار است چند هر یک مثل ضامن و هر یک وارث
 رقی و چندند و یک باغ مثل و لایه هر یک وارث رقی و از برای وارث ملک
 پس شمع کوه نمیشود و لایه وارث بودن بر قیاس و بنده بودن بر اوقاف
 جدا حریم میراث میرد و در از جهت میرد بودن مانع که رقی است
 در بر و در وجه پس میرد از لایه و جدا وارث و در اوقاف میشود
 همچنین کافور و تار مانع نمیشوند از میراث بودن کسی که قریه نزدیکی
 باشد از جهت نیستی بودن مانع از آن کسی وجود مانع در ایشان و هرگاه
 متعدد باشند و آنرا دسود مملوک و بنی از قسمی که در آن میرد میشود او
 راه میراث بودن اگر مملوک و بنی آن مملوک اینان را در میرد و میرد
 در میراث بودن اگر بنی او در میرد و هرگاه از آن خود جدا قسمی که در آن
 نخواهد بود از برای او نصیب و همچنین نصیب نیست از برای او اگر وارث
 یک از جهت آنکه نخواهد بود در این صورت قسمی و هرگاه و لایه از برای آنست
 غیر مملوک و خرد میرد آن مملوک از ترک و از آن کوه میرد و داده شود باقی
 با و وجوب میکند مال او را بر بیع کردن و فروختن او و متوال آن مملوک
 شرع است و اگر متعدد بر حاکم شرع پس احدی را نمیکند مال او را کفایت
 و هرگاه که کند مال از قیمت وارث مملوک و خلافت بعضی گفته اند از آن

از آن

کرده بود بقدر مال و می کند در باقی و بعضی گفته اند از آن کوه میشود و میرد
 مال ملک و محقق بر حج و لایه و از آن کوه و مملوک
 باشد از آن فرزند اجماع است و در اول خلافت و لایه و لایه و آنست
 و اینان نیز از آن میشوند و در غیر با و اول خلافت بعضی گفته اند از آن
 و بعضی گفته اند از آن میشوند که در وجه با و میرد گفته اند و اول
 را در حج داده اند و فرقی نیست میان قریه مملوک و لایه و لایه و لایه
 و ملک تبشیر و ملک تبشیر و لایه از آن کوه و بنی از آن
 میرد بودن جمع در اصل رقیقت که بعضی گفته اند کسی که از آن کوه
 بعضی از او و بنده و مملوک و بعضی از او و بنده و میرد بقدر آن
 است از حریم و منع کرده بود از آن بقدر رقیقت و لایه از آن کوه
 و لایه نصفه از آن با باشد بر لایه تمام او از آن کوه و لایه و لایه
 میشود میان ایشان بر لایه نصفه از برای فرزند و لایه نصفه او از آن
 و نصفه از برای او و لایه اگر بر نصفه از برای او و لایه و لایه
 فرزند از آن است و عمو و عمه از آن تمام او از آن کوه و لایه و لایه
 نصفه از برای او و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه
 نصفه عمو و عمه از آن کوه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه
 از آن کوه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه

6

مبا هلم مطلقا و یک شیخ و باطل است میان زوج و زوجه در ارث
حد یا نفی و لا یفصل مخصوص نزد حکم شرع و ناعا بهر جهت لغو است
سند و اوله و آن مانع است از ارث بودن بینا و اوله و اوله
تکذیب کننده والد خود را در نفی کردن و اوله بعد از اعلان اعترا ف کند
فرزند نفی ملحق می شود فرزند با و میراث میرد فرزند از پدر و پسر
میراث نمیرد از او و میراث میرد از اوله و اوله مادر و فرزند و زوجه
او و با عدم و نبودن ایسان پس میراث از برای قریب است یعنی
کسانی که خویشی دارند با او خواه که خواهر و خواهش و تربیت و تربیت
در ارث بودن بر حسب ارث خود پس میراث میرد از اقربا قریب میراث
و اوله و غایب نیز از خویشان مادر که پدر و تربیت و ارث و خویشان
مگر از تکذیب کننده است و بعد از اعلان او بنا بر قول بیختم از اسباب
غیبت منقطع است و آن مانع است از ارث بودن تا ثابت شود موت
بکسی شیخ یعنی بنیاید بگذرد مدتی از خیر و اوله و غایب و بنیاید
بودن او در آن مدت بحسب عادت پس حکم میکند میراث بودن کسانی
موجودند در وقت حکم کردن و در آن مدت غایب بعضی گفته اند که
از حین ولادت است تا صد و بیست سال و احتمال صد سال نیز داده
و بعضی گفته اند از عین غیبت استظار میکنند تا ده سال از غیبت

ایرج مرویت و بعضی گفته اند طلب او میراث ندارد در شهرها و روستا
میکند تا چهار سال پس اگر یافت نشد قسم کند که بود مال او میان و زوجه
او و این نیز مرویت و بعضی گفته اند رفع کرده می شود غایب و زوجه
او شکم از اسباب بی وقوفیت استیفاء کند و فرو گیرد تمام
میت را مثلا هرگاه میراث شخصی باشد بر او دینی استیفاء کند تمام
او را اعلام گفته است اقربا قریب محالست ترک از برای و زوجه
منع کرده میوند از تصرف کردن که تا آنکه ادانستند پس را از ترک یا غیر آن
ترک و بعضی گفته اند ترک باقی میماند بر حکم مال میت و مشغول نمیشود
پس و ارث و فایده ظاهر می شود در غایب اگر استیفاء نکرد و میت ترک را
منشغل می شود پس و زوجه از برای و زوجه از دین و خواهر و برادر و
دیوانست از ترک حکم مال میت و ترک تمامها مثل اهل بیت نزد علامه
مفتی از اسباب حاکم مانع است از ارث بودن و شرط نیست
او نزد موت مورث بلکه اگر پدر را وقت طه میراث میرد از ترک
بمیرد هرگاه منفصل شود پیش از کساقط شود میتا میراث نمیرد از
بهر جهت حدیث صحیح است علیه السلام السقط لا یورث و لا یورث و هرگاه
موتول شود عمل زنده میراث میرد اگر بعد از آن میرد فی ای منشغل می شود
نصیب او بونه او و هر چند ساقط شود حیاتی پس اگر در کس که میراث

نیم از او بدو میراث او از برای فرزندان است و اگر نداشته باشد به فرزندان
برای آنکه است و شش از او بدو میراث او از برای فرزندان است و اگر نداشته باشد به فرزندان
انکار کرده بود پس این را و طلق کرد و نیکو دل را طلق بایم و حراز هم از
علم بمقترون بودن موت متواترین است و اشتباه تقدم در موت که آن
موت از جانب نصف نصف بایستی غیر از غرق و هدم از جهت آنکه
نیم بدو می باشد از این که از برای و نه اعیان هر یک از این است
بعض گفته اند حکم غرق و هدم یعنی بابت بودن مطهر است در بعضی
قابل شده اند باطل حکم در غرق و هدم و قتل و در بعضی گفته اند
و دیگر و بنا بر تواتر هدم و غرق آنست که آنرا تفصیل آن در بعضی غرق
خواهر است سیزدهم از اسباب است که تعلق میکند زوج و زوجه و آنچنین
اول مجرب بود و عقد مریضی است بر آنکه از دخول پس که یکدیگر در آن
و دخول کرده باشند و زوجه از آن بدو بنا بر تواتر و حکم
منقطع باین منع کرده میشود زوج و زوجه از میراث بدون و اگر شرط کنند
توریت را پس موی صحت سم هر که حال با زوجه از اول بعضی طلاق است
میراث نمیدارد از برای غیر این عین را و نه قیمت را و داده میشود با قیمت
الات مانند خشت و جنوع و قیمت اینها را و شش از او بدو میراث
هر منع کرده بود از عین ماضی قیمت آن شش نفی شده قابل شده است

از طلاق

از اسباب طلاق و طلاق و داده میشود قیمت آلات خانه و مسکن و مهر
هر که طلاق کند و زوجیت بدو منقضی شود و اگر یکی را بیکدیگر و باطل شود
صغیر و اجاره هر دو منقضی در زوج را و بعد از آن هر دو جدا کرده شود و از آنکه او
دیگر و اگر میراث احدی باشد از طلاق پس خواهد بود میان این دو اگر باطل
رو کند و قبضه نکند زوج را پس نیت از او اگر باطل شود و اجاره بدو از جهت
داشتن در ارث پس نیت از او دانسته میشود اگر باطل شود و اجاره بدو
آنکه خبر دهنده از عین و نیت در ارث قسم داده شود برای پس اگر امتناع کرد
نیت از طلاق هر که طلاق در زوج و زوجه را طلاق رجعی و بی زوج یا زوج
میراث میدهد از یکدیگر و هر که طلاق بایزد پس نیت از او که نیت طلاق
در مرض پس میراث میرد زوجه از زوج تا یک سال ادامه شود و اگر بی زوج
زوج از مرض و بعضی وجه دیگر است که در بعضی در کتاب طلاق و نکاح
چهارم از اسباب است که طلاق را از ارادت بعد رجعی هر که طلاق
شود و بیعتی که در رجعی پس بدو آن جماعت و باقی عین از آنجا
حفظ میکند از آن طفل از آن بدو و دیگر بنده را از برای او و شش از او
بنده پس روایت واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده
یقرب لم یعین به آخر فاذا تعین اعتق الا فر و صار احق و لا
هر که اجابت نماید از شش عین بنا بر طلاق و روایت طالع خواهد بود ازادی

از طلاق

ذکر و ان داشت به پس از ذکر است مانند نصیب دختر است
شخصی می دهد و مادر و فرزند داشته باشد پس از برای یک از این
است شش و فرزند اگر یک پسر است شش مال از او را و اگر دو دختر
یا بیشتر است شش باقی مانده از این است و اگر اول و دوم و آن
پس از برای یک است پاره و نصیب دختر است که شخص می دهد و او را
به پدر و مادر و یک دختر و سه پسر از برای پدر و مادر است هر یک یکسوم
از برای دختر نصف است و آنچه باقی مانده از آن یکسوم است و اگر ده
و مادر و دختر و پسر است فرزند و آن را بی ترکه میان اینان
قسم می شود مثل از برای دختر است و از برای پدر و مادر یکسوم است
صورتی که مادر و پسر است پسر از آن خود از پسر و پدر از پسر
رد و فرزند را این صورت را نمی بیند باید بود از آن یک نصیب یک نفر
است و آنچه آن است نصیب پدر از پسر است و پسر از پسر
ستوار است میان دختر و پسر است و پسر از پسر است
پس از فرزند است بعد از آن نصیب می شود از آنچه دختر است
سوی حل شد پس از برای پدر است یکسوم است و از برای
یکسوم است و یکسوم از برای دختر است و پسر از پسر است
و ممکن است در این صورت که پسر از پسر است و پسر از پسر است

[illegible]

از در نه شبای بن بر نمود و خاتم او و سیف و صحیف او را بر جوارحه
 متفرقات علمای آن شهر است و مستند آن روایات کثیر است از ائمه معصومین
 صلوات الله و سلامه علیهم علی سلسله نقلی که در کتب و کفیه هم آید بعنوان استحقاق
 و جواز است و بعنوان استحقاق بعضی گفته اند بر بعنوان استحقاق این شهر است
 در روایات خبری است و دلالت میکند بر آن در فیه و مفید ملک و اختصاص
 و استحقاق از جمله روایات صحیحی است که در بعضی کتب است از حضرت صادق علیه السلام
 قال انما استحقاقها فی حق فیه و مصوفه و خاتمه و کتبه و جمله و
 کلام و ده یعنی حضرت فرمودند که این شهر را بر روی زمین بنیاد و صحیفه و کفیه
 او و کتابهای او و سوارهای او و جواهرهای او و از برای بزرگتر فرزندان او
 و بعضی گفته اند بقیه است از شهر استحقاق و در بعضی و فاق و جایی
 اصل و نص کتاب است و قول اول شهر است بعضی گفته اند چهار شبای است
 بر جامه است بر سینه بنیاد است که در آن را از برای رسیدن چند
 بنیاد بنیاد است که در دلالت میکند بر آن که بنیاد است و بعضی
 شده اند عامه را از جوارحه چند معتقد بنیاد بنیاد است و در کتب
 گفته اند نظر است و در بعضی اخبار سلاح و در کتب و احادیث است
 اصی علی کرده اند و اعراض کرده اند از آن و تخصیص داده اند همه را به
 مانی مذکور یعنی بنیاد و خاتم و سیف و صحیف بعضی گفته اند بر این اساس که

یاں

باشند و واقع شده نیز در اخبار فقط جمع باشند ثبات داخل خواهد بود
 همه آنها و آنچه فقط مفرد است مانند سيف و مصحف است مگر
 و غلام از جمله ثبات پس داخل است متعدد آن در داخل بودن ^{حلقه} سيف
 و غلاف آن و بندهای آن و قاقلی مصحف و بواسطه ثبات آنها از برای
 و مصحف بجز غلاف و از انشاء آنها از سيف و مصحف بجز حقیقه و اقوی ^{است}
 دخول آنها را در جوده بعضی گفته اند به شرطیت بلوغ و ولد در وقت ^{در}
 جهت آنکه خصوص مطلقا است و ظاهر و معلوم نیست لازمه میان جوده و ^{قضاء}
 و صوم و در شرط بودن انفصال ولد در وقت موت پدر نظارت از صدق ^{باید}
 ولد و کما بعدم انفصال و از تحقق نبودن ولد و انفصال امر و در واقع چنین ^{نی}
 بوده و این جهت است جدا میکنند از برای او نصیبه از میراث شش دان ^{نی}
 گفته مگر است فرقی میان بودن و نبودن نصیب نام تحقق آن ذکر در واقع ^{صورت}
 پدر و نبی بودن او علم یا نصیب یا غیر آنها و اقوی نموده است عدم صدق و نفی کرا
 با عدم انفصال و شرطیت کم نبودن نصیب پدر و از قدر جوده و شرطیت نیز
 زیاد نبودن جوده از ثلث از جهت علوم و نصیب بعضی شرط کرده اند مختلف بود ^{و بواسطه}
 از میت مالی غیر جوده هر چند کم باشد و نصیب خالیست از بد قید و در شرطها
 بودن میت از دین یا دین مستغرق و مستوعب و کذا تمام ترک را و از ^{از}
 جهت انتفاء اثر بر تقدیر استغراق و توزیع دین و هیچ ترک از برای علم ^{واز}

هـ بنده ان سجدت بانه بعضي گفته اند از حضرت موسى عليه السلام روايت شده است

بهر حال اطلاع از جهت است و اولی آنست که متعلق شود و کسی که وارث و شریک
 در کمال خود از دروس است و در غیر متفرق نیست از جمله است
 صاحب و مستحق از آنست که راجع به متفرق و قریب باشد و مستحق
 در این کمال یعنی وجود متفرق که متعلق کند و در این کمال که در
 در این وقت که لازم است و در این کمال که در این وقت که لازم است
 هرگاه متفرق کند متفرق و در این کمال که در این وقت که لازم است
 می تواند از روزی و مشهور است که در این کمال که در این وقت که لازم است
 بنا بر این اتفاق افتاده است و در این کمال که در این وقت که لازم است
 قوتی که در این کمال که در این وقت که لازم است
 در این کمال که در این وقت که لازم است
 قضای این کمال که در این وقت که لازم است
 ترد کرده است که در این کمال که در این وقت که لازم است
 ابوی که در این کمال که در این وقت که لازم است
 در این کمال که در این وقت که لازم است
 نسبت به ابوی که در این کمال که در این وقت که لازم است
 احادیثی که در این کمال که در این وقت که لازم است
 سند ابوی که در این کمال که در این وقت که لازم است

فصل چهارم

بیاورد

بیاورد نصیب ابوی که در این کمال که در این وقت که لازم است
 و در این کمال که در این وقت که لازم است
 اطعم که در این کمال که در این وقت که لازم است
 سند ابوی که در این کمال که در این وقت که لازم است
 با یکدیگر که در این کمال که در این وقت که لازم است
 نسبت است که در این کمال که در این وقت که لازم است
 شرط و آنست که در این کمال که در این وقت که لازم است
 قد طعمه از این کمال که در این وقت که لازم است
 بهر تقدیر که در این کمال که در این وقت که لازم است
 نصیب از این کمال که در این وقت که لازم است
 زیاده بقدر رسد و آنست که در این کمال که در این وقت که لازم است
 اخیر را و آنست که در این کمال که در این وقت که لازم است
 در این کمال که در این وقت که لازم است
 آنست که در این کمال که در این وقت که لازم است
 باشد با پدر و مادر و زوجه و بی هم که در این کمال که در این وقت که لازم است
 و مادر و زوجه و بی هم که در این کمال که در این وقت که لازم است
 غیر پدر و مادر و زوجه و بی هم که در این کمال که در این وقت که لازم است

[illegible][illegible]

[illegible]

و هر که بخواهد بداند هر چند بیکه از برای فرزندان و خواهر و مادر است
سند و هر چند به عقد و غیره و از برای اولاد و برادرها و خواهرهای مادر است
ثالث حکم و باقی هر چند که بیک است از برای اولاد و برادرها و خواهرهای پدر و مادر است
چهارم این که موجود باشند با اولاد و برادرها و خواهرهای مادر و پدر اگر اینها موجود
نباشند پس خواهر و برادر و غیره که از برای اولاد و برادرها و خواهرهای پدر و مادر است
موجود باشند با اولاد و برادرها و خواهرهای مادر و پدر اگر اینها موجود باشند پس مذکور
چهارم است که مادر و پدر و اولاد و برادرها و خواهرهای مادر و پدر و برادرها و خواهرهای
پدر و مادر و غیره که از برای اولاد و برادرها و خواهرهای پدر و مادر است
اولیت مثل آب و پدر و برادر و غیره پس اگر چندین آب و کلام یعنی برادر و غیره
مادری پس قیمت میکنند که را بسوئیت یعنی از برای اینی است مثل اینی از برای اینی
و اگر چندین آب و کلام یعنی آب و کلام یعنی آب و کلام یعنی آب و کلام یعنی آب و کلام
که را بقوت و اختلاف یعنی از برای اینی است مثل اینی از برای اینی
فصل چهارم در بیان اینکه میسر میاید و جدات و خواهر و برادر و غیره
در اصاب بدانکه که جمیع شوند از خواهر و اجداد مادری و خواهر و اجداد پدری
برای آنکه بیکه بچندین سال است میان این بسوئیت خواهر
باشند و خواهر اینی و خواهر متعدد باشند از خواهر و اجداد و خواهرهای مادر و پدر
تقریب میکنند بعد از خواهر و اجداد و ثلث سال است میان این بسوئیت از برای اینی

از چندین پانچ میروند و اینست مقام آب که میخورد و در عدم اینست مقام
 اجلی و دو چنانست میراث میبرد و احدی از اینها و نصیب یکس را میخورند
 با نیت و پس از آنکه پدر او را در اینجا خواهد از پدری قسمی که در میان را با نیت
 از آنکه مثل خط الانشیرانی اگر گویند مادر قسمی که در میان را با نیت
 سیم در میان طبقه ثالث است و آنرا هم تمام است و اولاد
 اینست و آنها صاحبان ارحام اند و از جهت اینست در تقسیم و اولادند
 بخصوصاتی نصیبی که اینان را حاصلند در این اولی الارحام و میراث
 اینست که نمودن طبقه ثانیه آن مرتب است بر وجهی و فصل اول از این
 میراث اعم است از اولاد اینست که مثل چندین از این باب است که هرگاه
 از یک مادر است و میراث را از یک پدر است و احدی از آنها فوت شده باشد
 اینست که بویست قسمی میشود بر یکسانند یا مادر و پدر و همی است و میراث
 جمع شوند و همی از همی قسمی یکسانند یا مادر و پدر و همی است و میراث
 یعنی برادر که خواهر را میراث از جانب مادر و از جانب پدر و از جانب مادر
 تنها بماند و همی از همی بر مادر و پدر و برادر و برادر و برادر و برادر
 مثل خط الانشیرانی از برای غرض سهم از برای یکس از او غرض و احد
 غم واحد مادر هرگاه جمع شود با غم پدر مادر و پدر و برادر و برادر
 و از برای یاد از یکس با یکس و یکس از او غرض و احد

باب دوم

فصل اول

بخواند

بعضی از اینست که بویست میماند و اگر و انانست و باقی مانده از سهم و ثلث
 از برای غم یکس بر مادر و پدر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 و مختلف باشند بدو نیت و انانست پس از برای غم یکس از برای غم
 در میان است و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 یا از واحد یا خالی و یا از اولاد یا خالی یا خالی یا خالی یا خالی یا خالی
 از میان است و غم یکس بر پدر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 میشود و اینست که بویست اگر جمع شوند و منفرد باشند با نیت و غم یکس
 میت خالی بر پدر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 یعنی برادر و مادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 از برای پدر و مادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 مادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 و بعضی بر مادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 مادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 زاده از واحد بویست و اگر مختلف باشند بدو نیت و انانست و غم یکس
 برادر است باقی بویست نیز با برادر از جهت غم یکس از برای غم یکس
 با نیت و غم یکس از برای غم یکس از برای غم یکس از برای غم یکس
 از برای غم یکس از برای غم یکس از برای غم یکس از برای غم یکس

فصل دوم

فصل

فصل سوم

[illegible]

منه

۴۵

نشد آن وجهی شد آن از برای نگاه و از برای آن شخص بیست
و شد آن از برای نگاه و از برای آن چهارده بیست و شد آن
مانده از پنجاه چهار آن مسوئلت است از برای اعم داده شد و عموماً
مثل خط الانبیا غیرت نزد برای اعم و از برای آن مسئله که
شود از او عموماً پدر و مادری و عموماً باقی مادری و پدر و مادری و
مادری پس در نصیر از است از جهت آنکه نصیر از حال آنکه مختلف شد
آن یک منقسم شد از برای آنکه نصیر از حال آنکه در شد شد و
پس خرج شد آن است که در شد و نصیر از آن نیز است که حاصل شد
شد و عموماً عموماً باقی مختلف شد که آن چهار از برای اعم باقی مادری و
چهار از برای اعم باقی پدر و مادر و فصل چهارم در بیان آن شخص است
در او و وجهی که آن شخص را و وجهی که آن شخص را و وجهی که آن شخص را
خواه در وجهی که آن شخص را و وجهی که آن شخص را و وجهی که آن شخص را
وجهی که آن شخص را و وجهی که آن شخص را و وجهی که آن شخص را
واقع شود مثلاً که آن شخص را و وجهی که آن شخص را و وجهی که آن شخص را
شخص او و فرزند وی و شخص او و فرزند وی و شخص او و فرزند وی
پیدا آن فرزند و آن شخص را و فرزند وی و شخص او و فرزند وی
آن فرزند است پس که آن فرزند را و شخص او و فرزند وی و شخص او و فرزند وی

فصل ۴

بروفا یازدها ایستادگی داشتند و هرگز دست از مبارزه برنداشتند

نصره

پس شوند و در آن زمان هر تار و رخی خود و بدن خود را واضح میکنند
 هر یک بر خود را واضح میکنند و با هم در پایها را فصل بخیم
 در بیان میراث عمل است میراث داده و محصل هر که فصل جدا
 شود شیا و مستقر اجماع یا حرکت کند بعد از بیرون آمدن از
 حرکت کردن احیا و بعد از آن هیچ و اعتباری نیست بقا طبعی
 مانند حرکت کردن گوشت که سخت و کما و بعد از پختن و پختن
 اعتباری نیست هرگاه بیرون بیاید و بعضی از آن مردی و شرط نیست
 از جهت آنکه گاه میباشد از هر یک که فی هر کس دلائل که در حقیقت او
 فصل ششم در بیان ذی حیوانات و چنین فرزندی و ولد است مادر می
 پدر و هم مادر پس هرگاه جنایت کند بر چنین بیانی و سابقه که اندا و را
 دریا و امیران میرند بر و مادر او و مرکب آنکه تقریب میکنند پس بر
 او هر دو با هم با عدم و نبودن این که اگر نمی پذیرد مادر او
 یا مرده بر پدر او و پسر او و پدر و مادر او و یا میراث میرند گاه
 تقریب میکنند پس بر پدر و مادر او و پسر و پدر و مادر او
 بدون تقریب با هم خواه بر و خواه در خلاف فصل هفتم در بیان
 میراث محلی است هرگاه مرا فقه نپذیرد پسوی حکام اسلام پس اختلاف
 کرده اند در آن صی و فقه بعضی گفته اند میراث برده و یونانی

نصره

نصره

و اسباب صحیح فاسد و بر آن جهت آنچه روایت کرده است آن را سکون حضرت
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که در آن صورت المجرور از آن جهت بانه و اخته و انبیه
 جهت آنها آیه و آنها زوجه یعنی پسر و شاله اینست میراث داده میشود و هرگاه
 و خواستگار کند بر خود و خواهر خود و دختر را از جهت آنکه آن زن مادر است
 آنکه آن زن زوجه و زن او است پس میراث داده شد آن زن از جهت زوجه
 مرد و دیگر از جهت فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی را که در خواب
 نمودن شد و او را محسوس او گفت از وی که خواستگار می نمود و در خواب او را
 آن زن گفت و عندم هو التبع بعد از آن میراث بفرموده آنکه با پسر آن زن
 آنکه این زوج و خواستگار زن او باشد که حاجت بعد از آنکه زوج و پسر فرمود
 آن حضرت علیه السلام سبب و خواستگار کننده و در شتام دهنده را و هرگاه از فاسد است
 و حاصل شده بر آن زن که محرم نزد مانده و از آن جهت که هرگاه که کند مادر
 و فرزندی حاصل شود از آن مادر پس فاسد است و سبب نیز فاسد است
 و میراث برده میشود بآن سبب صحیح چون فاسد مانند مسلمانان از جهت
 احتیاج نمودن به بطلان ماسوا و توارث بآن سبب صحیح در شیخ اسلام
 نیست از برای حکم مسلمانان آنکه مرتب سازد بر او اثر و حکمی را و بعضی گفته اند
 برده میشود بآن سبب صحیح و فاسد و با سبب صحیح و فاسد و فاسد
 اقرب و ده است این قول را پس نباید بر این که خواستگار کند و بر خود را

نصره

و حال آنکه خواهر دختران به میراث میرد بنیتش معنی پذیر بودن خاص از جهت کثرت
 بر این قول میراث میرد بنیت صحیح و فاسد و در زوجیه از جهت اکثر میراث میرد
 بر فاسد و آن زوجیه اخت است و بنا بر قول اول میراث میرد بر زوجیه نیز
 جهت اکثر بنا بر قول میراث میرد بنا بر سبب صحیح و فاسد هم و بنا بر قول
 ثانی میراث میرد از برای آن زن اصلا از جهت اکثر بنا بر قولی ثانی میراث
 مانند میراث مردن مسلمانان هرگاه خواستگار می کند شخصی از ایشان مادر
 بر زوجیه بنا بر قول اول از برای آن زن حوله خود از میراث میرد مگر آنکه قریب
 و ثلث مال از برای او خواهد بود باعتبار اموال یعنی مادر بودن هرگاه نباشد
 رد کرده میشود بر آن زن باعتبار اموال و قرابت و هرگاه خواستگار می کند دختر خود
 بر زوجیه از برای او خواهد بود تخم اعتبار زوجیت و نصف باعتبار دختر بودن
 و باقی رد کرده میشود بر او باعتبار بنیت و قرابت هرگاه نباشد شریک و اگر نباشد
 از برای آن زن هیچ پدر و مادر و خواهر و برادر برای او ندارد و از برای آن زن
 باعتبار زوجیت و نصف باعتبار بنیت و آنچه زیاد مراد رد کرده میشود بر آن
 زن بمقرات و بر او آنکه زوج و هرگاه خواستگار می کند شخص غیر خود را
 خواهد بود از برای آن زن باعتبار زوجیت و نصف باعتبار بنیت و باقی
 رد کرده میشود بر آن زن بمقرات هرگاه نباشد شریک و هرگاه جمع شود از برای
 میراث مردن و منع کنند یکی از آن را بر آن دیگر را میراث میرد از جهت کثرت

نص

نص

مثل و خردی آن خواهر مادر می پس از برای آن زن نصف بنیت پذیر بودن
 از جهت اکثریت میراث میرد ملاز برای خواهر بلا وجود دختر و همچنین در صورت آن
 دختر نیز پس از برای او است نصف بنیت پذیر بودن و همچنین عمه آن
 عمه خواهر پدری پس از برای او است نصف بنیت پذیر بودن و همچنین عمه آن
 دختر عمه پس از برای او است نصف بنیت پذیر بودن و اگر منع کنند
 سبب آن که یکی از این میراث میرد در دو سبب مجزیه و آن مجزیه و خلیفه
 مسلمانان پس میراث نمیشود بنا بر سبب فاسد اجماعا پس اگر زوجی که کشته می شود
 میراث نمیشود از یکدیگر خواهد بود اگر هر دو متفق علیه باشند مادر
 و خواهر مختلف فیة باشند و بی باقی شده پس از نطفه از آن خواهر زوج
 دانسته با باقی و تحلیل او خواهد بود اعتقاد نداشته باشد و مسلمانان میراث میرد از
 یکدیگر بنا بر سبب صحیح و فاسد از جهت اکثر و طبعی بنیت اعتبار صحیح است و اگر
 بنیت پس از کشته شدن شخص دختر مسلمان بر او و خواستگار می کند و بنیت را در آورد
 یا بخرد دختر خود را و نداند این دختر از او است بعد از آن و طبعی کند او را
 بیاد از او ملحق میشود با و بنیت فاسد داده میشود مثل بنیت دیگری که در
 باب او مانند حکایت که کشته شد در باب محسن غامد در تحقیق و بیان
 بدانکه ملای از فاسد است هرگاه به غیر شخصی و پس از آنکه کشته شود
 ترک او میشود و نه میرد یکی از زن پس تعلی میکند میراث نسبت میکند آن

دختر

خامنه

بدو فرضیه را اصل واحد و اقسام آن چهار است اول آنکه وارث و استحقاق مختلف
 هر دو متحد باشند هر یک آنکه وارث و استحقاق هر دو مختلف باشند یکدیگر آنکه وارث
 متحد باشد و استحقاق مختلف یکدیگر آنکه وارث مختلف باشد و استحقاق متحد آنکه
 اول و آن است که هر دو وارث و استحقاق هر دو متحد باشد آنکه یکدیگر و غیره و مختلف است
 سه برادر و بعد از آن پسر از قبیل که در آن یکدیگر از اینها و مختلف است هر یک برادر دیگر را
 سه برادر و پسر فرضیه ابتدا و سه سهم است از برای هر واحد سهمی معی اصل پنجانی سهم
 ثانیست تقسیم نموده برادر دیگر بدون کسی فرضیه کرده شد که علمه رؤسای است
 فرضیه را سه اصل شد شش سهم است که هر واحد یکی برادر باقی مانده میراث است
 هر سهم و از میراث است ثانی یک سهم بهیچ را به صورت وارث و استحقاق متحد شدند
 آنکه وارث نیست اول بعد از وارث نیست ثانیست میراث بدو دهم و باعتبار اخوه
 آنست که پسند دارند و استحقاق با هم مختلف است آنکه یکدیگر و غیره و مختلف است
 هر واحد بعد از آن پسر از قبیل که در آن یکدیگر از اینها و مختلف است هر واحد
 فرضیه اول از چهارت و پسر فرضیه ثانیست فرضیه کرده شد هر واحد و هر واحد
 داده شد بدو سهم هر سهم برادر است که پسر سهمی باقی مانده سهم آنکه آن سهم
 پس از میراث نیست اول پس مختلف شود وارث و استحقاق از جهت آنکه وارث نیست
 هر برادر را بدو وارث نیست ثانی هر پسر را و استحقاق در اول با توجه
 ثانی بینوه سهم آنست که وارث متحد باشد و استحقاق مختلف است آنکه یکدیگر

شخصی خلف شهازا و زنی و سه پسر پسری نواده بعد از آن پیش از قسمت نمودند که
 میرج یکان اولاد و خلف شهازا و دو برادر و جده او پس از وفات او از بیت
 چهارم است و برای زن و از برای هر یک از اولاد و جده و جده او و جده او و جده او
 اولاد پس میراث او رسید و برادر و جده و جده او و جده او و جده او و جده او
 جده مثل خواهر است و جده مثل برادر و جده مثل برادر و جده مثل برادر و جده
 شده و جده نصیب بیت ثانی بود از میت اول بر بنی خمس آن پنج است
 کرده و پنج در اصل فریضه است و چهارم حاصل شد و جده و جده و جده و جده
 پانزده و بر یک از اولاد پسری و پنج و داده است از سی و پنج نصیب ثانی
 بنی و او جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده
 نصیب بنی و جده است از برای میت ثانی و جده و جده و جده و جده و جده و جده
 از برادر میت ثانی چهارم و پسری متحد شده و از جده و جده و جده و جده و جده
 اولاد و جده میراث بردن از فریضه اولی و بنی و جده و جده و جده و جده و جده
 بردن از فریضه اولی و بنی و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده
 پنج و استحقاق متحد مثل آنکه هر یک و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده
 بعد از آن و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده
 مادر و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده
 استحقاق متحد شده و از جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده و جده

مختلفه از برای آنکه وارث اول میت است و وارث ثانی و ثالث

اوفیر پدر خود است
میت از برای
برای سخی در ملک

را معایر
را معایر

این رساله گفته انفاذ و حکم اما مورعذ و حالف و صاحب
و غیره فطرت علقه و استیلا استادی حلقه احوال و نفی
حاجی عبد الرضا آدم الله بقای بهمت یا کفاری باطل احوال
و توفیق با بخت و سبب و اوراق کفوره استعدای بخت
کرمیه و اذامروا بالغومروا اگر کانظر سید و سیراقیمه جاریه
بالطاف عمیم و حسن قبول نظر فیض منظر لا با فاطمه
آن حضرت کفر ضعیف بپاره لازم طلب مغفرت و دعا و خیر
کونه خط سیریف محو و منسوخ نمید و انا الله الله الذی
الراجیه الیه و الله اعلم بالصواب و جود و رحمت و کرم
و الهی عظم

کریم برادر بن فخر الاسلام
غنی عن الناس
برکه خوانده و طبع در آن
زاد و خردمندانه

مختلفه از برای آنکه وارث اول میت است و وارث ثانی و ثالث
اوفیر پدر خود است
میت از برای
برای سخی در ملک
این رساله گفته انفاذ و حکم اما مورعذ و حالف و صاحب
و غیره فطرت علقه و استیلا استادی حلقه احوال و نفی
حاجی عبد الرضا آدم الله بقای بهمت یا کفاری باطل احوال
و توفیق با بخت و سبب و اوراق کفوره استعدای بخت
کرمیه و اذامروا بالغومروا اگر کانظر سید و سیراقیمه جاریه
بالطاف عمیم و حسن قبول نظر فیض منظر لا با فاطمه
آن حضرت کفر ضعیف بپاره لازم طلب مغفرت و دعا و خیر
کونه خط سیریف محو و منسوخ نمید و انا الله الله الذی
الراجیه الیه و الله اعلم بالصواب و جود و رحمت و کرم
و الهی عظم
کریم برادر بن فخر الاسلام
غنی عن الناس
برکه خوانده و طبع در آن
زاد و خردمندانه

لو مات شخص وخلف واحد الابوين وبنات فنيلا على الابوين ^{لنصف}
 ابنت النصف ^{واحد} أقل من غير كج فيها السدس والنصف ستة في اصل الفرض ^{واحد}
 منها لاخذ الابوين هو السدس وثلاثة منها للبنت هو النصف فيبقى اثنان في هذه
 الصورة اربعة فينكسر اثنان في الاربعة وبين الاربعة والستة توافق بالنصف
 فتقر نصف الاربعة في اصل الفرض فيبلغ اثنان فياخذ واحد الابوين منها ^{اثنين}
 وهو السدس وتأخذ البنت منها النصف فيبقى اربعة يرد الواحد على اصل الابوين ^{والثلثة}
 الباقية ^{واحد} البنت ^{واحد} لو خلف احد الابوين وبنين في الفرض ^{واحد}
 احد الابوين السدس وهو واحد وتأخذ البنتان اثنتين وها اربعة فيبقى
 واحد لا ينقسم فينكسر على خمسة والخمسة تقر في اصل الفرض ^{واحد}
 ثلثين فياخذ احد الابوين واحد السدس وهو خمسة وتأخذ البنتان ^{اثنين}
 وها عشرة فيبقى خمسة يرد على احد الابوين واحد وعلى البنتين الاربعة ^{اثنين}
 لو خلف الميت ابوين وبنات في الفرض ايضا حصة فياخذ الابوان ^{السدس}
 وتأخذ البنت النصف فيبقى واحد لا ينقسم فينكسر على خمسة تقر في اصل الفرض ^{اثنين}
 فتبلغ ثلثين وياخذ الابوان منها عشرة والبنت منها النصف وهو ^{واحد}
 فيبقى خمسة يرد على الابوين اثنان على البنت الثلثة الباقية ^{واحد}
 ابوين وبنين في الفرض ايضا حصة فيعلم بمردوا لكن فياخذ الابوان

١٢
 ١٢

الثلث وهو اثنان والاربعة الباقية ثلثين تأخذ كل واحدة منها اثنين ^{لأن}
 لو خلف الميت احد الابوين وبنات وزوجا فالفرقة من اثني عشر ^{لأن}
 نصف احد الابوين السدس وهو اثنان ونصف البنت النصف ونصف الزوج ^{لأن}
 وهو ثلثة فيبقى واحد لا ينقسم فينكسر على اربعة فتقر الاربعة في اصل الفرض
 فتبلغ ثمانية واربعين فياخذ احد الابوين السدس وهو ثمانية والزوج الثلث
 وهو اثنان عشر والبنت النصف هو اربعة وعشرون فيبقى اربعة فياخذ ^{واحد}
 منها واحد والبنت الثلثة الباقية ^{واحد} لو خلفت احد الابوين وبنين ^{واحد}
 وزوجا في الفرض من اثنا عشر فياخذ احد الابوين منها السدس والزوج ^{الثلث}
 فيبقى سبعة لا ينقسم فينكسر على اثنين فتقر الاثنين في اصل الفرض ^{واحد}
 فيصير ربعا وعشرين فياخذ احد الابوين السدس وهو اربعة والزوج الثلث هو ^{واحد}
 ستة فيبقى اربعة عشر تأخذ كل واحدة من البنين حصة فياخذ النصف ^{اثنين}
 لأن نصيبهما الثلثان من اربعة وعشرين هو ستة عشر ^{واحد} لو خلفت ^{واحد}
 وزوجا فالفرقة ايضا من اثنا عشر فياخذ الابوان منها السدس وهو اربعة
 والزوج الثلث وهو ثلثة فيبقى خمسة تأخذ البنت في كل عليها النصف ^{لأن}
 نصيبها النصف هو ستة ^{واحد} لو خلفت ابوين وبنين وزوجا ^{واحد}
 ايضا كما ينبغي فياخذ الابوان السدس والزوج الثلث فيبقى خمسة ^{لأن}
 ينقسم الاثنين فينكسر على اثنين فتقر الاثنين في اصل الفرض ^{واحد}

تأخذ كل واحد من البنين

اربعة وعشرين فياخذ الابوان منها ثمانية فيخرج ستة فيبقى عشرة
 من الاربعة عشر **تاخذ كل واحد من البنين خمسة** فيدخل النقص عليها لان نصيبها
لنقص هو ستة **لو خلف ابوين بنين** وزوجا فالفرصة ايضا
 اثني عشر فياخذ الابوان السبعة والزوجة الربع فيبقى خمسة لا ينقسم البنين
 فنكسر على الاثني عشر في اصل الفرصة فتبلغ اربعة وعشرين فياخذ الابوان
 ثمانية والزوجة ستة فيبقى عشرة **تاخذ كل واحد من البنين خمسة**
النقص عليها لان نصيبها من الاربعة وعشرين ستة عشر ثلثا
لو خلف الميت احد الابوين بنتا وزوجة فالفرصة من اربعة وعشرين
 لياخذ الابوين السبعة والبنات الثلث في النصف في اصل الفرصة
 يحصل فيها السدس والثلث النصف صحيح لا يكون في اقل ما ذكر في هذا اصل
 السدس هو اربعة والزوجة الثلث هو ثلثة والبنات النصف هو اثنا
 فيبقى خمسة قسدها اربعا فنكسر خمسة على الاربعة فتصل الاربعة في اصل
 فتبلغ ستة وسبعين فياخذ احد الابوين منها السدس هو ستة عشر
 الثلث هو اثنا عشر والبنات النصف هو ثمانية واربعون فيبقى عشرون
 ثمة منها على احد الابوين والباقي هو خمسة عشر ثلث اربع العشر على البنت
لو خلف احد الابوين وبنين وزوجة فالفرصة ايضا اربعة عشر
 فياخذ احد الابوين السدس والزوجة الثلث البنات الثلث فيبقى واحد

خمسة قسدها خمسة في اصل الفرصة الاربعة وعشرين فتبلغ مائة وعشرين
 فياخذ احد الابوين السدس هو عشرون والزوجة الثلث هو خمسة عشر
 الثلثين هو ثمانون فيبقى خمسة فياخذ احد الابوين واحد واحد من
 البنين اثنين **لو خلف الميت ابوين** وبنات وزوجة فالفرصة اربعة
 وعشرين فياخذ الابوان السدس والزوجة الثلث البنات النصف فيبقى
 واحد ينقسم خمسة قسدها خمسة في الاربعة وعشرين اصل الفرصة فتبلغ
 ثمانية وعشرين فياخذ الابوان السدس هو اربعون والزوجة الثلث هو
 عشر والبنات النصف هو ستون فيبقى خمسة يرد اثنان منها على الابوين
 على البنت **لو خلف ابوين** وبنين وزوجة فالفرصة ايضا اربعة
 وعشرين فياخذ الابوان السدس هو اربعة عشر الثلث فيبقى ثمانية عشر
 على البنين فنكسر على الاثني عشر في اصل الفرصة تبلغ ثمانية واربعين
 الابوان ستة عشر والزوجة ستة فيبقى تسعة عشر فياخذ كل واحد
 منها ثلثة عشر والزوجة فيدخل النقص عليها لان نصيبها ثمانية واربعين
 وثلثون ثلثا **لو خلف اخا واخوات او اربع اخوات او اباء وبنات**
 فالفرصة ستة فياخذ كل واحد منها السدس هو اثنان وبناخذ
 النصف فيبقى واحد في هذه الصورة يرد اربعا فنكسر الواحد في الاربعة
 قسدها الاربعة في اصل الفرصة فتبلغ اربعة وعشرين فياخذ كل واحد

فالسنة من اثنا عشر في اخذ الزوجات الأربع منها وهو ثلثة قوائم كلالة
 الام السدس اقل فرضية يصح فيها الزوج والثلث من اثنا عشر في اخذ الزوجات
 الأربع وهو ثمانية والاخذ من قبل الاب النصف وهو ستة فيبقى واحد
 في هذه الصورة اربعة عشر على اربعة تضربا في اصل الفرضية فتبلغ
 ثمانية واربعين فتأخذ الزوجات الأربع وهو ثمانية والواحد من قبل
 السدس وهو ثمانية والاخذ النصف وهو اربعة وعشرون فيبقى اربعة
 يرد الواحد منها على ما كان من كلالة الام والثلثة الباقيات على
 النصف اثنا عشر من قبل الاب اثني عشر من قبل الام وزوجة الفرضية ايضا
 اثني عشر في اخذ الزوجات الأربع وهو ثلثة والاشنان من قبل الام ثلثة
 اربعة والخمسة الباقيات لاخذ من قبل الام فينقص عن ثلثها الا ان
 من اثني عشر سنة لو خلف اخذ من قبل الاب اربعة من قبل الام
 زوجة فالفرضية ايضا من اثني عشر فتأخذ الزوجات الأربع وهو ثلثة
 الام السدس السبعة الباقيات لايقسم على الاثنين فينقسم على
 فترضبه في اصل الفرضية تبلغ اربعة وعشرين في اخذ الزوجات ستة
 وزوجها ومن قبل الام اربعة سدسها والاخذ اربعة عشر
 فينقص عن ثلثها الا ان لا يفيها الثلثان ستة عشر لو
 اخذ من قبل الاب اثني عشر من قبل الام وزوجة فالفرضية من اثني عشر

لو خلف نصف

ياخذ الزوجات منها الأربع والاشنان الثلثة والخمسة الباقيات لايقسم على الاثنين
 فينقسم على الاثنين فترضبه في اصل الفرضية تبلغ اربعة وعشرين في اخذ الزوجات
 الأربع وهو ستة والاشنان من قبل الام ثلثة وهو ثمانية فيبقى عشرة تأخذ
 واحدة من الاثنين فترضبه فينقص عن ثلثها ما عرفت لو خلف عا
 من قبل الاب ثلثها من قبل الام والفرضية من ثلثة اشنان والواحد من قبل
 جد اربعة من قبل الاب وثلثها من قبل الام فالفرضية ثلثة ثلثة وهو واحد لا يقسم
 الاثنان من قبل الام فينقسم على الاثنين فترضبه في اصل الفرضية تبلغ ثلثة
 الاربعة من الاثنين من قبل الاب ثلثة فينقسم على ثلثها في السبعة فتبلغ
 عشر في اخذ الاشنان من قبل الام ستة ثلثها يابا سوية الاشنان في قبل الاب اثني
 عشر ثلثها لا يفيها ثلثها من قبل الام ثلثة لو خلف عا اربعة من قبل الاب وثلثها
 من قبل الام وزوجها فالفرضية من ثلثة لا يفيها الثلثان نصف ونصف زوجة
 من قبل الام الثلثة فيبقى واحد لا يقسم على احد اربعة من قبل الاب ثلثة عشر
 فترضبها في اصل الفرضية تبلغ ثمانية عشر في اخذ الزوجات النصف وهو ثلثة
 واجدة من قبل الام الثلثة وهو ستة ثلثها يابا سوية واجدة واجدة من قبل
 الاب الباقيات وهو ثلثة فينقسم على ثلثها لو خلف عا اربعة من قبل الاب وثلثها
 واجدة من قبل الام وزوجة فالفرضية من ثلثة لا يفيها الثلثان ثلثة من قبل الاب وثلثها
 نصيب من قبل الام الثلثة فيبقى خمسة لا يقسم على احد من قبل الاب ثلثة عشر

لو خلف عا

ثلاثة فتقر بها في اصل الفرضية فتبلغ ستة وتنتهي في اخذ الترتيب
وهو تسعة ومن ثم قبل الام الثلث وهو اثنان عشر في خمسة عشر
ياخذها اجد واجبة من قبل الام الثلث في كل خط الاثنين
لو خلف خالا وخالة من قبل الابوين وخالا وخالة من قبل الام
فالفرضية من ستة فياخذها في احواله من قبل الام الثلث وهو
واحد والباقي للمخار واخلاله من قبل الابوين لو خلف على عمه
وخالا وخالة فالفرضية من ثلثة لان نصيب اخي الثلث وهو
يحصل من ثلثة فياخذها في احواله الثلث وهو واحد والباقي
لعم والعم لو خلف عمًا وعمه وخالا وخالة فالفرضية
من ثلثة فياخذها في احواله الثلث هو واحد والباقي
لا ينقسم على العم والعمه للذكر مثل خط الاثنين فينقسم الباقي
في الثلثة فتقر بثلثة في اصل الفرضية تبلغ تسعة فياخذها في
احواله الثلث وهو ثلثة والستة الباقية تنقسم على العم والعمه
للكم مثل خط الاثنين لو خلف عمًا وعمه وخالا وخالة
فالفرضية من ثلثة ايضا ونصيب اخي الثلث هو واحد
ينقسم عليها فينقسم الاثنين فتقر بثلثة في اصل الفرضية التي
فتبلغ ستة ياخذها الثلث وهو اثنان ينقسم عليها والباقي للعم

او العم لو خلف عمًا وعمه وخالا وخالة فالفرضية ايضا من ثلثة
وهو واحد نصيب اخي الثلث لا ينقسم عليها فينقسم الاثنين فتقر بثلثة في اصل
الفرضية التي فياخذها ثلثها وهو اثنان ينقسم عليها والباقي للعم
لا ينقسم على العم والعمه للذكر مثل خط الاثنين فينقسم الباقي
في اصل الفرضية فتبلغ ثمانية عشر فياخذها في احواله الثلث وهو
ستة والباقي للعم والعمه ينقسم عليها للذكر مثل خط الاثنين
لو خلف عمًا وعمه من قبل الابوين وعمه وعمه من قبل الام وخالا
وخالة من قبل الابوين وخالا وخالة من قبل الام فالفرضية من ثلثة ايضا
نصيب اخي الثلث ونصيب الام الثلث وهو يحصل من ثلثة فياخذها
الاخوال الثلث وهو واحد لا ينقسم عليهم لان اخي واخي اخي قبل
يتركان من هذا الثلث الثلث فينقسم هذا الثلث على اخي الثلث
ثلاثة فتقر بها في اصل الفرضية فتبلغ تسعة وثلاثا في احواله الثلث
ونصيب هذا الثلث وهو واحد نصيب اخي واخي له من قبل الام لا ينقسم
فينقسم الاثنين فتقر بثلثة في الفرضية فتبلغ ثمانية عشر
الاخوال الثلث وهو ستة اربعة منها للمخار من قبل الام والام
بينهما بالسوية واثنان للمخار من قبل الام بينهما بالسوية والباقي
من ثمانية عشر للام فياخذها العم والعمه من قبل الام بينهما بالسوية

الثلث وهو أربعة فينقسم عليها بالسوية والثمانية لا ينقسم على الع والعم
 من قبل الابوين للذكر مثل حظ الانثيين فينقسم على ثلثه فتنقسم بها في النصف
 ان لم يبق فتنقسم اربعة وخمسين فيما خذ الاصول الثلث وهو ثمانية
 عشر ثلثها الباقي من قبل الام وثلاثها المخرج من قبل الابوين والثلث
 الباقيان من اربعة وخمسين وهو ثلثه وللعم في اربعة
 والع من قبل الابوين الام الثلث وهو ثمانية عشر فينقسم عليها بالسوية
 والباقي ينقسم على الع والعم والع من قبل الابوين للذكر مثل حظ الانثيين
 وتختلف اربعة من قبل الابوين واحد من قبل الام وخلافه قبل
 واحد من قبل الام فالنصفية من ثلثه ايضا ثلثه وهو واحد نصيب الام
 لان نصيب من قبل الام ثلث الثلث فينقسم على الثلث وهو ثلثه فتنقسم بها في
 النصفية فتبلغ ثلثه فيما خذ الاصول الثلث وهو ثلثه فياخذ من قبل الابوين
 اثنين ومن قبل الام واحد والثلثان الباقيان للعمين ياخذ من قبل
 الابوين الع والعم اربعة ومن قبل الام الع والعم اثنين
 وتختلف ثمانية من قبل الابوين وعاءة من قبل الام وخلافه قبل
 الابوين وخلافه قبل الام وزوجا فالنصفية من ثلثه للذكر فيها
 والثلث في اقل عدد يتساوى بها انما هو اربعة فياخذ الزوج النصف
 وهو ثلثه وياخذ الاصول الثلث وهو ثمانية والباقي من قبل الام

من هذا الثلث الثلث فينقسم على الثلث وهو ثلثه فتنقسم بها في
 اصل النصفية فتبلغ ثلثه فياخذ الزوج النصف وهو ثلثه والاصول
 وهو ثلثه فياخذ من قبل الام ثلث الثلث وهو ثمانية فينقسم بها في
 ومن قبل الابوين ثلثه وهو ثمانية والباقي من قبل الابوين ثلثها بالسوية
 والباقي من ثمانية وهو ثلثه للاعم فياخذ من قبل الام الثلث وهو
 لا ينقسم عليها فينقسم على اثنين فتخرج النصفية فتبلغ ثلثه
 فياخذ الزوج النصف وهو ثمانية في الاصول الثلث وهو ثمانية
 ثلثه من قبل الام وثلاثة من قبل الابوين الباقي ثلثه
 للاعم فياخذ الع والعم من قبل الام الثلث وهو ثلثه فينقسم عليها
 والابوين الباقي ينقسم على الع والعم من قبل الابوين للذكر مثل حظ
 الانثيين فينقسم على ثلثه فتنقسم بها في النصفية فتبلغ ثلثه
 ثمانية ثمانية فياخذ الزوج النصف وهو اربعة وخمسون والاصول
 وهو ثلثه وثلثه من قبل الام الثلث وهو ثمانية عشر والباقي من قبل
 الابوين في اقل عدد يتساوى به ثمانية وهو ثمانية عشر على
 فياخذ الع والعم من قبل الام الثلث وهو ثلثه فينقسم عليها بالسوية
 والباقي ينقسم على الع والعم والع من قبل الابوين للذكر مثل حظ الانثيين
 وتختلف واحد من قبل الام والع من قبل الابوين واحد من قبل الام

الأم وخالة أو خالة كذلك زوجا والفرضية النصف فهاخذ
 الزوج النصف والخالة الثلث وهو ثلثان لا ينقسم بينهما
 عليها لأن من قبل الأم من الخالة نصيب الثلث من الثلث
 فينقسم الثلث فكل واحد في أصل الفرضية فتبلغ ثمانية عشر
 الزوج النصف وهو ثلثه والخالة الثلث وهو ثلثه فهاخذ
 الخالة من قبل الأم الثلث وهو ثلثان والخالة من قبل
 الأبوين الباقي وهو أربعة والباقي في ثمانية عشر وهو ثلثه للزوجين
 فهاخذ النعم أو النعم من قبل الأم الثلث وهو واحد والباقي
 والنعم من قبل الأبوين ولو فرض الأخوال الأربعة في المسألة اثنين من
 الأبوين واثنين من قبل الأم وكل واحد واحد لكانت الفرضية كما ذكرنا
 لو خلفت عاتقة من قبل الأبوين ومثلها من قبل الأم وخالة
 وخالة كذلك فزوجة والفرضية من ثلثي عشر لأن نصيب الزوج الثلث
 نصيب الأخوال الثلث وأقل عدد يستعمل على الزوج والثلث اثنا
 عشر فهاخذ الزوجة الثلث وهو ثلثه والأخوال الثلث وهو ثلثه
 يطلع الخالة من قبل الأم من قبل الثلث فينقسم الثلث
 في أصل الفرضية فتبلغ ستة وثلثين فهاخذ الزوجة الثلث وهو ثلثه
 والأخوال الثلث وهو ثلثه فهاخذ الخالة من قبل الأم الثلث

وهو أربعة

وهو أربعة ينقسم عليها والثمانية الباقية ثلثا والخالة من قبل
 الأبوين ينقسم عليها بالسوية والباقي من الثلث والثلثين وهو ثلثه
 عشر للأعم فهاخذ النعم والنعم من قبل الأم ثلثها وهو ثلثه لا ينقسم
 عليها فينقسم في اثنين فكل واحد في الفرضية فتبلغ اثنين وسبعين
 فهاخذ الزوجة الثلث وهو ثلثه وعنده الأخوال الثلث وهو ثلثه
 وعنده فهاخذ الخالة من قبل الأم الثلث وهو ثلثه ينقسم
 بالسوية والخالة من قبل الأبوين الثلثين وهو ثلثه عشر ينقسم
 عليها بالسوية والباقي من الاثنين وسبعين وهو ثلثه للأعم فهاخذ
 النعم والنعم من قبل الأم الثلث وهو ثلثه ينقسم عليها بالسوية والباقي
 للنعم والنعم من قبل الأبوين للذكر مثل حظ الأنثيين فينقسم الثلث
 فكل واحد في الفرضية الاثنين وسبعين فتبلغ مائتين وثلثه عشر
 فهاخذ الزوجة الثلث وهو ثلثه وعنده الأخوال الثلث
 وهو ثلثان وسبعون فهاخذ الخالة من قبل الأم الثلث
 وهو أربعة وعشرون ينقسم عليها والباقي ثلثا والخالة من قبل
 الأبوين ينقسم عليها بالسوية فيبقى مائتين وثلثه عشر للأعم
 فهاخذ النعم والنعم من قبل الأم الثلث وهو ثلثه ينقسم عليها
 ينقسم على النعم والنعم من قبل الأبوين للذكر مثل حظ الأنثيين

مثل

لو خلفت عمة من قبل الابوين وخالة وخالة من قبل الابوين وخالة
 وخالة من قبل الام وزوجة فالفرصة من ابني عشر قبا من الزوجة
 وموتته والاحوال الثلث وهو اربعة لا تنقسم عليهم الا ما كان في
 من قبل الام يطلب من الثلث الثلث فتقسم الثلث ثلثها في اصل
 تبلغ ستة وثلثين قبا من الزوجة الربع وهو تسعة والاحوال الثلث
 وهو ابني عشر قبا من ابني وخالة من قبل الام الثلث وهو اربعة
 عليها وانما وخالة من قبل الابوين الباقي تنقسم عليها بالتسوية
 وثلثين خمسة عشر للعمين فباخذ العم والعمة من قبل الابوين
 مثل خط الانثيين **مسألة** لو خلفت عمة من قبل الابوين وابيهم من قبلها
 في ملك للعم لانه اقرب من العم والاقرب يمنع الابوين في الصورة
 الواحدة وهو ان عليا عليه السلام ورث ميراث الرسول صلى الله عليه وآله
 مثل سيفه وعمامته وغيرها ولم يرث العباس ومعه رسول الله
 الله عليه آله من قبل الابوين هذا الحكم خاصة في ذرية آل ولا يعطى الابوين
 من غير **مسألة** لو تزوج شخص امرأة ولها ابن ولها بنت وتزوج ابنته
 واولادها رجل وامرأة وكان الابن والبنت في اولاد الذي تزوج
 والمرأة خالة عم لها الولد فان ابنه يكون ابنيهم وابيهم من قبل
مسألة لو تزوج شخص بنت عم فورثت بالزوجة وبنت عمته وكانت

مسألة لو تزوج رجل امرأة وحصل منها ولد وما سلكه من ابوينها
 اخوه وحصل منها ولد فلولد الولد الثاني يكون ابنيهم لا ابوين
 لانهم لولده الاول فيكون هذا الولد بالاخوة لا بالعمومة لان الاخوة
 يمنع العمومة **مسألة** لو خلفت العتقة من مملوك فولد لها ابني
 الذي لها ولا ولد للمولود في الغنى العتق العتق مولاه انما الولد
 مولاه الى مولد الاب **مسألة** لو خلفت ابوين وست بنات فالفرصة
 في ستة ياخذ الابوان الثلث وهو ابني فيبقى اربعة في صورة
 وفي بنين نصيبهم نصيبهم وعدده من نصيب نصيبهم
 وهو ثلث في الفرصة فيبقى ثمانية عشر فياخذ الابوان الثلث وهو
 ستة فيبقى اثنا عشر ياخذ كل واحد منهم اثنين **مسألة** لو
 خلفت اخا من قبل الابوين واخا او اخا من قبل الام والفرصة
 في ستة ما فيها من واحد من كل واحد في كل واحد في كل واحد
 والاخت من قبل الابوين النصف وهو ثلث فيبقى اثنان يراى
 والاخت من قبل الابوين على المشور وقيل بل يراى عليها وعلى كل واحد
 ارباعا او اخماسا والاولى اول ولها ابني ذوا السبب اول
مسألة لو خلفت ذكرا وخطبتى فرضتني مرة ذكر والفرصة
 اثنين واخر اثنين في الفرصة ثلث فياخذ الثلث في اثنين تبلغ ستة

لو خلفت عمة من قبل الابوين وخالة وخالة من قبل الابوين وخالة
 وخالة من قبل الام وزوجة فالفرصة من ابني عشر قبا من الزوجة
 وموتته والاحوال الثلث وهو اربعة لا تنقسم عليهم الا ما كان في
 من قبل الام يطلب من الثلث الثلث فتقسم الثلث ثلثها في اصل
 تبلغ ستة وثلثين قبا من الزوجة الربع وهو تسعة والاحوال الثلث
 وهو ابني عشر قبا من ابني وخالة من قبل الام الثلث وهو اربعة
 عليها وانما وخالة من قبل الابوين الباقي تنقسم عليها بالتسوية
 وثلثين خمسة عشر للعمين فباخذ العم والعمة من قبل الابوين
 مثل خط الانثيين **مسألة** لو خلفت عمة من قبل الابوين وابيهم من قبلها
 في ملك للعم لانه اقرب من العم والاقرب يمنع الابوين في الصورة
 الواحدة وهو ان عليا عليه السلام ورث ميراث الرسول صلى الله عليه وآله
 مثل سيفه وعمامته وغيرها ولم يرث العباس ومعه رسول الله
 الله عليه آله من قبل الابوين هذا الحكم خاصة في ذرية آل ولا يعطى الابوين
 من غير **مسألة** لو تزوج شخص امرأة ولها ابن ولها بنت وتزوج ابنته
 واولادها رجل وامرأة وكان الابن والبنت في اولاد الذي تزوج
 والمرأة خالة عم لها الولد فان ابنه يكون ابنيهم وابيهم من قبل
مسألة لو تزوج شخص بنت عم فورثت بالزوجة وبنت عمته وكانت

واشترى في ستة تبلغ اثني عشر فياخذ اخنثى اذا فرضت ذكر ستة
 فرضت اثني عشر واذا فرضت اثني اربعة منها واجمع بين المأخوذتين
 عشرة في علم نصفها خمسة فله خمس فرضت اثني عشر وللذكر سبعة
 مسئلة لو خلف اثني وخمسة فمخني فرضت اثني في الفرضية
 واضر في كل الفرضية ثلثه في فرض الثلث في اثني تبلغ ستة
 في اثني حاله اخنثى فيبلغ اثني عشر فياخذ اخنثى اذا
 فرضت اثني ستة واذا فرضت ذكر اثني ثمانية تجمع بين المأخوذتين
 تبلغ اربعة عشر تعطى نصفها سبعة فله سبعة فرضت اثني عشر والاثني
 مسئلة لو خلف ذكر واثني وخمسة فمخني فرضت ذكر في الفرضية
 فرضت وافر في اثني في الفرضية فرض اربعة فافر في اربعة في
 تبلغ عشرين وافر في حاله اخنثى فيصير ربع فاذا
 فرضت خمسي اثني كان نصيبه فرض اربعين عشرة وكذلك
 وللذكر عشرون واذا فرضت اخنثى وافر كان نصيبه فرض اربعين ستة عشر
 وكذلك الذكر والاثني ثمانية عشر فياخذ هؤلاء المذكورون
 الجميع فيحصل للخنثى ثلثة عشر والاثني تسعة وللذكر ثمانية عشر
 مسائل في المناسبات **الاول** المزد بالمناسبات ان يموت
 ثم قبل ان تقسم تركته بين الوارث يموت احد الوارث

فتعلق الفرض بقسمة الفرضيين في اصل واحد وقسم اربعة **الاول**
 ان يموت الوارث والاستحقاق **الثاني** ان يخلف الوارث والاستحقاق
الثالث ان يموت الوارث ويخلف الاستحقاق **الرابع** ان يخلف الوارث
 يحدد الاستحقاق **فاما** **الاول** هو اتحادهما فكما لو مات انسان خلف
 اخوة ثم يموت احدهم ويخلف الاخوين الاخرين المذكورين في اصل الفرضية
 اسهم لكل واحد منهم سهم واحد فالواحد الذي هو سهم الميت الثاني لا تقسم
 عليها فتضرب بالثنيين في اصل الفرضية فتبلغ ستة ياخذ كل منهما سهما
 بحق الميت الاول وسهما بحق الميت الثاني فمنا اتحاد الوارث والاستحقاق
 لان وارث الميت الاول هو وارث الميت الثاني وكلها ياخذون بالاجرة
والثاني هو اختلافهما معا كما لو مات وخلف اخوين سهم واحد
 ابنيين فالفرضية الاولى من اثنين وكذا الثانية فيضرب الاثنين في
 تبلغ اربعة ياخذ الابن السهمين ابهما لكل واحد سهم فيبقى سهم
 ياخذهما عمة اخر ميراث الاول منها اخلف الوارث والاستحقاق
 وارث الميت الاول اخوه وارث الثاني ابناه غير ابهما والاستحقاق
 في الاول بالاجرة وفي الثاني بالبنوة **الثاني** وهو اتحاد الوارث واختلاف
 الاستحقاق كما لو مات انسان وخلف زوجة وثلثة بنين لابنه ثم مات
 احد الاولاد وخلف اخويه وبناته فالفرضية الاولى من اربعة وعشرين



١٥٨

نسخة غريبة

للفرضة ثلثة وككل واحد من اولاد الابن سبعة ثم لما مات احد اولاد فرضته
 الاخوان واجبة فرضية اربعة من تركته خمس لان اربعة كالاخوة والابن كالاخ
 وككل واحد من الاخوين خمس فينكسر السبعة نصيبا لثلاث ^{الاول} الثاني ^{الاول}
 على فخرج اخوة فرضية اربعة في الفرضة اربعة وعشرين ^{الفرضة}
 لكل واحد من اولاد الابن خمسة وثلاثون ومن نصيبا لثلاث ^{الفرضة}
 التي هي حصة لهم سبعة وخمسة وثلاثين وككل واحد من اولاد الابن اربعة
 عشر من نصيبا لثلاث ^{الفرضة} وخمسة وثلاثون من نصيبا لثلاث ^{الفرضة} فيكون لكل واحد
 ولد الابن ثلثة واربعون ^{الفرضة} والفرجة التي هي حصة اولاد الابن ثلثان
 وعشرون وهنا احد الوارثين اختلف الاستحقاق لان الاولاد
 ورثوا من الفرضة الاولى بالبنوة ووالثانية بالانحوة والمرأة
 ورثت من الفرضة الاولى بالزوجية ومن الثانية بالحيوة ^{الفرضة}
 وهو اختلف الوارث في اتحاد الاستحقاق كالمومات النساء فيختلف الوارث
 وولدا ثم مات الولد وختلف ولدا فالفرضة الاولى من سبعة سهمان
 لا بويه واربعة اسهم لولده والفرضة الثانية كقولنا فرضنا
 استحقاق واحد وهو بالبنوة لكن الوارث يختلفون لان ^{الاول} ولدت
 هو الميت ووارث الثاني هو ولد الميت هو غير ابيه تمت هذه ^{الفرضة}
 نصف عن ابيه ونصفها الفرضة السبع جمال الدين بن المطهر اكل السهم والاولاد

انظر الى...